

عناصر داستانی در قصه‌های قرآن

سید حسین حسینی رهیاب*

چکیده

محور این مقاله بررسی عناصر در داستان‌های قرآن و مقایسه آن با ادبیات کلاسیک است که ساخته و پرداخته جهان مدرن به شمار می‌رود. داستان مدرن در شرق نیز مورد توجه قرار گرفته و طی حدود صدسال اخیر آثار فراوانی نوشته و به چاپ رسیده است. در این نوشتار تلاش شده است که با معرفی عناصر داستان امروزی، مقایسه‌ای بین این هنر برآمده از غرب و عناصر «قصه‌های قرآنی» صورت بگیرد و به این صورت عیار آثار قرآنی با توجه به تعریف داستان امروزی مشخص شود. همچنین در این پژوهش مشخص شده است که در غرب داستان، هدف اصلی نویسنده است؛ اما در قرآن نقل داستان، هدف نیست؛ بلکه داستان ابزاری برای تذکر و آگاهی افراد است. در قرآن مثال‌ها و داستان‌ها حس انسانی افراد را تقویت کرده و او را به تفکر و تدبیر وامی‌دارد. ساختار قصه‌های قرآن دقیقاً با ساختار داستان کلاسیک همانند نیست؛ اما شباهت فراوانی در بین آن‌ها وجود دارد. توجه به ساختار داستان قرآنی و تحلیل آن شاید موجب شود که در آینده شکل جدیدی از داستان یا روایت داستانی پدید آید. **واژگان کلیدی:** داستان، عناصر، طرح، توصیف، صحنه‌آرایی، گفت‌وگو، نماد، اوج، فرود.

* کارشناس ارشد فقه و معارف جامعه‌المصطفیٰ ﷺ العالمیه - مشهد مقدس.

مقدمه

این مقاله در دو بخش نوشته شده است: بخش اول تحت عنوان «نگاه کلی به قصه‌های قرآنی نگاهی» است که در آن مباحث مهمی چون آثار، اهداف و خصایص داستان قرآنی مورد بررسی قرار گرفته است. بخش دوم تحت عنوان «بررسی عناصر داستانی در قصه‌های قرآنی» است که در آن عناصری چون گفت‌وگو، زاویه دید، شخصیت‌پردازی، نماد، حرکت، اوج و فرود، توصیف و صحنه‌آرایی و حادثه مورد تحلیل قرار گرفته است.

گرچه قصه‌های قرآن از قدیم مورد توجه بوده و در این زمینه کتاب‌های زیادی تحت عنوان «قصص» تدوین شده است؛ اما تحلیل و بررسی فنی داستان‌های قرآن حرکت جدیدی است که در این اواخر مورد توجه قرار گرفته و آثاری منتشر شده است. «تصویر فنی در قرآن» نوشته سید قطب، «پژوهشی در جلوه‌های هنری داستان‌های قرآنی» اثر محمود بستانی، «مبانی هنری قصه‌های قرآن»، از سید ابوالقاسم حسینی و «تحلیلی نو از قصص قرآن» نوشته محمدتقی ملبوبی از مهم‌ترین این آثار به شمار می‌رود؛ اما رویکرد این مطالب، تحلیل یک‌سویه داستان‌های قرآن و دریافت ظرافت‌های آن بدون توجه به ادبیات امروز در دنیا است. شکی نیست که قصه بمانند قصه ارزش تعلیمی و تربیتی زیادی دارد؛ اما پرداختن به زیبایی قصه‌های قرآن بدون توجه به ادبیات کلاسیک، نمی‌تواند، تمام ارزش‌های قصص قرآنی را آشکار کند. برای آشکار کردن قصص قرآنی بهتر است، آن را در کنار ادبیات امروز جهان قرار داد و با جستجوی عناصر داستانی و رویکردهای ادبی در آن، ارزش‌های والای این قصص را روشن کرد. در این مقاله سعی شده است، با در پیش گرفتن این رویکرد، ابتدا عناصر داستانی تعریف شود؛ سپس نمونه‌های مشخصی از آثار مشهور برای آن ذکر شود و بعد نمونه یا نمونه‌هایی از قصص قرآنی مرتبط با همان عنصر بیاید و در نهایت نویسنده با تحلیل نمونه قرآنی به جلوه‌های داستانی به‌کاررفته در قصص قرآنی اشاره کند. تحلیل شاخصه‌های داستانی قصص قرآن در کنار ادبیات داستانی امروز، بهترین روش برای نشان دادن نمونه‌های داستانی این قصه‌هاست که موجب می‌شود، نوع پرداخت ویژه‌ای که در آن وجود دارد، به نمایش درآمده و خواننده به ارزش واقعی قصص قرآنی پی ببرد.

نگاه کلی به قصه‌های قرآنی

۱. تعریف قصه

قصه بر وزن فعله مصدر نوعی از قص (ملبویی، ۱۳۷۶: ۴۱) به معنای متعدی به کاررفته است. در لغت به معنای «پی گرفتن» یا «پی گرفتن اثر پیشین» آمده است: «وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِيهِ فَبَصَّرَتْ بِهِ عَنِ جُنْبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ»؛ (قصص: ۱۱) «و به خواهرش گفت: از پی وی برو و زن بی آنکه آنان دریابند، از دور در او می‌نگریست.» «قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّ عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا»؛ (کهف: ۶۴) «گفت: آنجا همان جایی است که در طلبش بوده‌ایم و نشان قدم‌های خود را پی گرفتند و بازگشتند.» (آیتی، ۱۳۷۱: ۲۵۱)

قصه دارای مترادف‌های زیادی است که البته هر کدام تحت شرایط مقتضی قابل استفاده است؛ از جمله باید به دو مورد اشاره کرد:

۱. نبأ (زمان دور): «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ...»؛ (کهف: ۱۳) «ما حکایت می‌کنیم خبر ایشان را بر تو...» . (حسینی، ۱۳۷۷، ۵۴)

۲. اخبار (وقایع نزدیک): «وَلَنَبِّئَنَّهُكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبَلِّغُكُمْ أَخْبَارَكُمْ»؛ (محمد: ۳۱) «همانا شما را امتحان خواهیم کرد تا شناخته شود مجاهدان و صابران شما و اخبار شما را بیازماییم.» (ملبویی، ۱۳۷۶: ۴۵) نویسندگان در معانی اصطلاحی قصه اختلاف نظر دارند. میر صادقی می‌نویسد:

من اصطلاح قصه را بر هر آنچه در ادبیات قدیم داشته‌ایم و از آن‌ها به‌عنوان افسانه، حکایت، سرگذشت و ... یاد می‌شده است، اطلاق کرده‌ام. (میر صادقی، ۱۳۷۶: ۱۰)

در اینکه داستان کوتاه و رمان، در زبان فارسی «داستان» نامیده شود یا «قصه» نیز اختلاف کرده‌اند. این اختلاف بیشتر میان جمال میر صادقی و رضا براهنی دیده شده و هر کدام تلاش دارند، نظر خود را به‌عنوان اصطلاح عام در جامعه ادبی مطرح کنند. میر صادقی می‌گوید:



عموماً بنیاد قصه‌ها بر حادثه گذاشته شده است و قهرمان و شخصیت‌های قصه‌ها کم‌تر فردیت و خصوصیت درونی خود را نشان می‌دهند و روان‌شناسی فردی، تأکید بر خصایص و صفات آدمی از ویژگی‌های داستان‌های امروزی است. در میان قصه‌های کوتاه و بلند فارسی به‌ندرت به قصه‌ای برمی‌خوریم که خصوصیات داستان‌های امروزی را داشته باشد. (میر صادقی، ۱۳۷۶: ۱۰)

از این‌رو به نظر ایشان اولاً قصه‌ها حکایت‌ها و افسانه‌های گذشته است؛ ثانیاً این بخش از ادبیات را که جدیداً از غرب وارد شده است، «داستان» و یا «ادبیات داستانی» می‌نامیم. در مقابل این نظریه رضا براهنی می‌گوید:

داستان را به یک معنا نوشته‌ای بدانیم که در آن ماجراهای زندگی به‌صورت حوادث مسلسل گفته شود. این طرز تلقی از داستان بدان شمولی وسیع خواهد داد. بدین معنی که داستان هم شامل حکایت و افسانه و اسطوره (خواه منظوم و خواه منثور) خواهد بود و هم شامل قصه به معنای امروزی آن، یعنی رمان خواهد بود. (براهنی، ۱۳۷۴: ۴)

بنا بر نظر براهنی می‌توان گفت، اولاً داستان نوشته‌ای است که ماجراهای زندگی در آن به‌صورت حوادث مسلسل وار نقل می‌شود، ثانیاً قصه دارای مفهوم امروزی بوده و دربرگیرنده آنچه در غرب به آن «نوول» و «رمان» می‌گویند، نیز هست.

با توجه به همه اختلافاتی که وجود دارد، بهتر است، قصه را به مفهوم ادبیات قدیم شامل افسانه، اسطوره، حکایت و ... بدانیم و داستان را شامل «ادبیات جدید» یا آنچه امروزه با استفاده از متون غربی رایج گشته است. با این گفته «داستان اصطلاحی عامی است، برای روایت یا شرح گزارش حوادث. در ادبیات داستانی عموماً داستان، دربرگیرنده نمایش تلاش و کشمکشی است، میان دو نیروی متضاد و یک هدف» (میر صادقی، ۱۳۷۶، ۱۵) و یا «داستان توالی حوادث واقعی و تاریخی و یا ساختگی است؛ بنابراین، تسخیر عمل به‌وسیله تخیل را ارائه می‌دهد» (میر صادقی، ۱۳۷۶: ۱۵) و یا «داستان کوتاه اثری است، کوتاه که در آن نویسنده به یاری یک طرح منظم، شخصیت اصلی را در یک واقعه اصلی نشان می‌دهد و این اثر بر روی هم تأثیر واحدی را القا می‌کند.» (یونسی، ۱۳۶۵: ۲۰)

۲. قصه‌های قرآن، داستان یا قصه؟

با توجه به تعاریف بالا باید پرسید که جایگاه قصص قرآن در این میان کجاست؟ آیا قصه‌های قرآن جزو ادبیات قدیم است، تا آن‌ها را قصه بنامیم و یا جزو ادبیات جدید است، تا بتوانیم به آن «داستان» بگوییم؟ شکی نداریم که داستان‌های قرآنی، «داستان» به مفهوم امروزی و غربی آن نیست؛ زیرا، اولاً قصه‌های قرآن برگرفته از واقعیت است؛ ثانیاً در داستان نویسنده واسطه همه فعل‌وانفعالات است؛ ثالثاً اشخاص داستان عموماً تیپ‌های معمولی هستند؛ رابعاً تخیل نقشی زیادی در پرداخت داستان امروزی دارد؛ ولی تخیل نقشی در قصه‌های قرآنی ندارد. (خلف الله، ۱۹۶۵: ۲۵۸)

داستان‌های قرآنی «قصه» به مفهوم قدیمی آن نیز نمی‌تواند باشد؛ زیرا قصه‌ها عموماً تخیلی و غیرواقعی بوده و سینه‌به‌سینه نقل گشته‌اند. درحالی‌که قصه‌های قرآن یقیناً تخیلی، غیرواقعی و ساختگی نیست. (عبد ربه، ۱۹۷۲: ۱۵۱)

﴿وَمِنْهُمْ مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلِمًا آيَةً لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾ (انعام: ۲۵) «و آن‌ها آن قدر لجوج‌اند که اگر تمام نشانه‌های حق را ببینند، ایمان نمی‌آورند تا آنجا که وقتی به سراغ تو می‌آیند که با تو پرخاشگری کنند، کافران می‌گویند: این‌ها فقط افسانه‌های پیشینیان است»؛ ﴿إِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾ (قلم: ۱۵) «هنگامی که آیات ما بر او خوانده می‌شود، می‌گویند: این‌ها افسانه‌های خرافی پیشینیان است.»

خداوند در این آیات افسانه بودن آیات و قصص قرآنی را رد می‌کند و به واقعی بودن قصه‌ها تصریح دارد. این‌ها نشان می‌دهد که قصص قرآنی نمی‌تواند، «قصه» به مفهوم عمومی آن باشد؛ بنابراین، قصه در قرآن: «عبارت است از روایت و نقل وقایع و حوادث واقعی و حقیقی که از روی علم با هدف و پیامی مشخص، پیگیری می‌شوند.» (ملیبوی، ۱۳۷۶: ۹۴) با توجه



به این تعریف، قصه‌های قرآن عبارت از نقل حوادث واقعی است که با آگاهی و از روی علم انجام می‌شود و دارای پیام و انگیزه‌های مشخصی است. (قطب، ۱۴۰۲: ۹۴)

۳. چرا قصه؟

اینکه چرا خداوند در قرآن این‌همه از قصه استفاده کرده است، یکی از مسائلی است که در مورد آن بحث‌ها و بررسی‌های فراوانی صورت گرفته است. می‌توان گفت: خداوند برای باطل کردن تلاش دشمنان و تأثیرگذاری بر روی افراد در هر زمان و شرایط خاص زمانی و مکانی معجزاتش را بیان کرده و آن‌ها را بر همان اساس بنیان نهاده است. بر این اساس چون در دوره حضرت موسی علیه السلام سحر و جادو نقش انکارناپذیری در جامعه آن روز داشته است؛ موسی علیه السلام را به عصای جهنده و ید بیضا، مجهز کرده و در زمان حضرت عیسی علیه السلام طبابت و شفا مریض‌ها مطرح بوده، شفا و دستی معجزه‌آسا به او اعطا گشته و در دوره حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از آنجاکه افسانه‌سرایان و افسانه‌سازی رواج گسترده داشته، خداوند وی را با اخبار گذشتگان و آیندگان آگاه کرده است. (زحیلی، ۱۹۹۸: ۱۲۴)

قصه‌هایی که از عرب پیش از اسلام باقی مانده دو گونه است: یا قصصی هستند که ریشه در اعتقادات دینی و علایق عرب جاهلی دارند، همانند بتان و اجنه و غولان آسمان و ستاره‌ها و... یا قصه‌هایی هستند که در تماس و ارتباط با فرهنگ‌های دیگر همانند شام، روم، ایران، یونان، حبشه، یمن و به‌خصوص قوم یهود که از دیرباز در مدینه، طایف و اطراف مکه سکنی گزیده بودند، شکل گرفته‌اند. این قبیل داستان‌ها بیشتر به‌صورت افسانه‌ها پیشینیان عرضه شده‌اند و همان قصصی هستند که یهودیان و معاندین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم با طرح آن به مقابله با آیات الهی پرداخته‌اند، تا بتوانند کسانی را که تحت تأثیر جاذبه شیرین و کلام اعجاب‌انگیز الهی بودند، منحرف کنند. (ملبویی، ۱۳۷۶: ۶۱)

قصه‌گویان و مردم مکه، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را متهم می‌کردند که سخنان آنان را نقل می‌کند و از خودش چیزی ندارد و به این طریق علاوه بر زیر سؤال بردن آیات الهی تلاش می‌کردند تا سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را مسائل پیش‌پاافتاده و معمولی جلوه داده و از تأثیر آن بکاهند. از این‌رو پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را متهم ساختند که اساطیر گذشتگان را نقل می‌کند و یا می‌گفتند: ما هم مانند

پیامبر ﷺ داستان می‌گوییم. نمونه بارز این تقابل، در حرکات نصر بن حارث یهودی مشاهده می‌شود. او که مدتی از عمر خود را در حیره گذرانده بود، با داستان‌های پهلوانان و شاهان ایرانی مانند رستم و اسفندیار آشنا گشته و به دنبال تصویب دارالندوه به رویارویی با قرآن پرداخت. نصر با معرکه‌گیری در بازار و کوچه‌ها و نقل داستان‌های ایرانی و سرگذشت شاهان و اقوام افسانه‌ای سعی می‌کرد، دل‌های مردم را از پیامبر اسلام ﷺ، منحرف و به خود جلب کند و وحی الهی را بی‌ارزش جلوه دهد. (ملبویی، ۱۳۷۶: ۶۱)

نمونه‌های فراوان از قصه‌های عرب جاهلی نقل شده است و این‌ها نشان می‌دهد که آن‌ها در افسانه‌سازی و قصه‌سرایی تبحر و تخصص فوق‌العاده‌ای داشته‌اند. شاید یکی از عمده‌ترین دلایل نقل سرگذشت امت‌های پیشین در قرآن باطل کردن و بی‌اثر کردن افسانه‌های عرب جاهلی باشد. نصر بن حارث همیشه می‌گفت:

مردم! سخنان من با گفته‌های محمد ﷺ چه فرق دارد؟ او داستان گروهی را برای شما می‌خواند که گرفتار قهر و غضب الهی گشتند، من هم سرگذشت عده‌ای را شرح می‌دهم که غرق نعمت بودند و روزگاری بلند است که در زمین حکومت می‌کنند. (ملبویی، ۱۳۷۶: ۶۲)

افسانه‌های نقل شده از عرب جاهلی دارای مشخصات و ویژگی‌هایی است که نشان از بلوغ آن‌ها دارد و با توجه به شیوع بی‌سوادی عمومی در آن زمان، می‌توان نتیجه گرفت که نقل آثار گذشتگان در آیات الهی چند نتیجه قابل توجه داشته است:

- ۱) بی‌اثر کردن افسانه‌سازی جاهلان.
- ۲) بیان حقایق گذشته.
- ۳) ارضاء حس غریزی اعراب.
- ۴) نشان دادن ارتباط پیامبر ﷺ با یک منبع غیبی.
- ۵) تسکین دادن و امیدوار کردن پیامبر ﷺ. (جرار، ۱۹۸۸: ۱۴۷)

قصه‌های عرب جاهلی را می‌توان به افسانه‌هایی در مورد طبیعت، ستارگان و ...، نقل امثال و حکایات، قصه‌های اقوام گذشته، بیان حکایت و حماسه‌های اعراب در گذشته، نقل و سرودن اشعار حماسی و حکایت گونه تقسیم نمود؛ (پور خالقی چترودی، ۱۳۷۱، ۸۲) برای نمونه:

ستاره دلبران و ماه، هر دو به خواستگاری ستاره ثریا آمدند. ثریا (پروین) به ماه گفت: من از همسری با ستاره دلبران امتناع دارم؛ زیرا که او تهیدست است. دلبران که این را شنید، شتر خود را به دنبال کشید و اکنون هر جا که می‌رود، جهاز خود را همراه دارد. (لبون، ۱۳۶: ۶۵)

شعر جاهلی از اساطیر و خرافاتی که نقل می‌کردند و شاعران به شعر می‌آوردند و همچنین از داستان‌هایی که از تورات گرفته شده، خالی نیست؛ مثلاً عدی بن زید در شعر خود داستان ماری که آدم را فریفت، می‌آورد و امیه به صلت از داستان لوط علیه السلام و ویران شدن شهر سدوم، داستان ابراهیم علیه السلام و قربانی کردن اسماعیل علیه السلام سخن می‌گوید. (تاریخ ادبیات زبان عربی، ۱۳۶۲: ۷۰)

۴. ویژگی‌ها و خصایص قصه‌های قرآنی

آنچه امروزه ادبیات داستانی خوانده می‌شود، دارای ویژگی‌هایی است که آن را از نوشته‌های دیگر ممتاز می‌کند. قصه‌های قرآنی نیز دارای ویژگی‌هایی است که آن را از نوشته‌های دیگر و حتی داستان و قصه، متمایز و جدا می‌کند. این ویژگی‌ها به شرح زیرند:

(الف) تنوع اسلوبی.

(ب) گزینش صحنه‌ای مؤثر.

(ج) استفاده از روایات غایی.

(د) توازن میان نظم و واقع‌گرایی.

(ه) رئال قرآنی: رئال (Real) واقعیت‌گرایی در داستان است؛ البته چون داستان خود از تخیل نویسنده نشأت می‌گیرد؛ پس می‌شود، گفت که رئال همان واقع‌گرایی تخیلی است که در داستان‌های جدید نمود دارد؛ اما در داستان‌های قرآنی از تخیل خبری نیست و مجموعه قصه ناشی از واقعیت است. (بستانی، ۱۳۷۹: ۵۴)

(ز) زبان و بیان: زبان و بیان قصه‌های قرآنی نیز چون از وحی منبعث می‌شود، دارای ویژگی‌های منحصر به فردی است که با داستان‌های جدید تفاوت شاخصی دارد. (سالم، ۱۹۷۷: ۱۲۵)

ح) تکرار: راز تکرار در قرآن هنوز به درستی کشف و درک نشده است؛ ولی دلایلی برای آن ذکر کرده‌اند که در جای خود قابل بحث است؛ به‌عنوان مثال تعدد اغراض و اهداف باعث تکرار شده است. تأکید بر بعضی از مفاهیم دینی موجب تکرار شده است. تدریجی بودن نزول قرآن عامل تکرار است. تکمیل تصاویر باعث تکرار شده است. (بستانی، ۱۳۷۹: ۵۹) تکرار می‌تواند دلایل بی‌شماری داشته باشد؛ اما فهم آن برای ما امکان ندارد. تکرار نه فقط در قرآن که در ادبیات کلاسیک نیز سابقه دارد. در این نوع ادبی نیز نویسندگان با هدف تأثیرگذاری، تأکید، ماندگار کردن و... کلمات و جمله‌های داستانی و ادبی را تکرار کرده و گاهی با این روش به نتایج غیرمنتظره‌ای می‌رسند که تأثیر و ماندگاری در ذهن مخاطب از آن جمله است. (میر صادقی، ۱۳۸۷: ۹۷)

بررسی عناصر داستانی در قصه‌های قرآنی

گرچه در داستان جدید عناصر بسیاری مورد استفاده است؛ ولی ما در این بخش از مقاله به بررسی مهم‌ترین عناصر آن خواهیم پرداخت که عبارت‌اند از: طرح، زاویه دید، توصیف و صحنه‌آرایی، گفتگو، شخصیت‌پردازی، بحران و انتظار، حرکت و رویداد، زمان و مکان، حادثه، نماد، اوج و فرود.

۱. طرح در قصه قرآنی

طرح شامل اسکلت و یا چارچوب داستان است که رابطه علی و معلولی حوادث در آن حفظ می‌شود؛ لذا باید کامل و روشن باشد و رشته حوادث منظم و ناگسسته‌ای داشته باشد و پیچ و یا پیچ‌هایی داشته باشد و به اوج منطقی و مقننی برسد. همچنین ساده بوده و با احساس و عواطف انسانی سروکار داشته باشد و دست‌کم قدری بکر باشد. (یونسی، ۱۳۶۵: ۱۴۵)

طرح از ضرورت‌های همه قصه‌ها و افسانه‌هایی است که عناصر داستانی در آن‌ها جریان دارد؛ اما، قصه‌های قرآنی به‌عنوان داستان واقعی که سرمنشأ وحیانی دارند، متفاوت می‌باشند؛ مثلاً در قصه اصحاب کهف با این مسائل مواجه هستیم. اصحاب کهف کسانی‌اند که در جامعه گمراه و غرق در فساد زندگی می‌کنند. به حقایق می‌رسند و به خداوند ایمان می‌آورند و از



سوی حکومت وقت و جامعه فاسد تحت فشار قرار گرفته و مجبور به هجرت می‌شوند. در غار به خواب می‌روند و بعد از سال‌ها از خواب بیدار شده و به دنبال غذا می‌گردند. درحالی‌که در شهر همه چیز تغییر کرده است و به آن‌ها مشکوک می‌شوند. کشف می‌شود که آنان اصحاب کهف هستند و سیصد سال از جریان هجرت آن‌ها گذشته است. همه با تعجب به سوی غار سرازیر می‌شوند. اصحاب کهف از خداوند تقاضای مرگ می‌کنند. خداوند نیز تقاضای آنان را اجابت می‌کند. (کهف: ۲۶-۹)

با توجه به طرح و خلاصه‌ای از قصه اصحاب کهف به این نتیجه می‌رسیم که قصه‌های قرآن کامل و روشن و منظم و ناگسسته است. قصه‌های قرآنی دارای پیچ است و به اوج نیز می‌رسد؛ اما از آنجاکه واقعی است و از زبان وحی روایت می‌شود و هدف، داستان‌پردازی نیست، این اوج، تفاوت ساختاری و عللی با اوج داستان امروزی دارد؛ زیرا رابطه علی و معلولی در قصه‌های قرآن منحصر به وحی است. قصه‌های قرآن ساده است؛ اما تفاوت قبلی وجود دارد. قصه‌های قرآن بیشتر از داستان‌های جدید، دارای احساس و عواطف انسانی است؛ زیرا، راوی سرمنشأ احساس است. به عللی داستان‌های قرآن بکر و دارای جذابیت غیرقابل‌باور است. (رهیاب، ۱۳۷۶: ۴)

از داستان‌های قرآنی می‌توان، طرح استخراج کرد و قابلیت داشتن طرح در آن‌ها موجود است؛ اما به دلایلی طرح آن‌ها تفاوت‌هایی با طرح داستان جدید دارد؛ زیرا:

اولاً: راوی قصه‌های قرآن وحی است؛

ثانیاً: این قصه‌ها واقعی هستند؛

ثالثاً: هدف از نقل آن‌ها داستان‌سرایی نبوده است.

اشخاص قصه‌های قرآن نیز عموماً «تیپ» نیستند؛ بلکه اشخاص آن‌ها فراتر از آدم‌های معمولی و امروزی می‌باشند. به‌استثنای عده قلیلی، اشخاص در قصه‌های قرآن معمولاً «خیر» و «شر» مطلق هستند. درحالی‌که در داستان‌های جدید اشخاص نمی‌توانند، این‌گونه باشند؛ بلکه همه چیز «نسبی» فرض می‌شود. (خطیب، ۱۹۸۵: ۱۵۶)

۲. زاویه دید در قصه‌های قرآنی

زاویه دید، نوع روایت داستان است. «زاویه دید نمایش‌دهنده شیوه‌ای است که نویسنده به وسیله آن، مصالح و مواد داستان خود را به خواننده ارائه می‌کند و در واقع رابطه نویسنده را با داستان نشان می‌دهد.» (میر صادقی، ۱۳۷۶: ۵۱)

زاویه دید به سه قسم تقسیم می‌شود:

- اول شخص: «دو ساعت به ظهر بیدار شدم. برای خداحافظی از میزبانم؛ مثل اینکه آدم نامحرمی هستم و به آستانه معبد مقدسی پا گذاشته‌ام، آهسته دم دالان رفتم و با احتیاط در زدم...» (مهدی پور عمرانی، ۱۳۸۱: ۴۴۰)

- دوم شخص: «به شدت خسته‌ای، می‌خواهی لحظه‌ای سرت را به زمین بگذاری و خیالت را از زمین و آسمان آسوده کنی؛ اما این مغز خراب‌شده‌ات، نزدیک است که از هم بپاشد...» (خاوری، ۱۳۷۷: ۳۵)

- سوم شخص: «مرد هیجان‌زده بود، روی صندلی‌اش به جلو خمیده بود و برای زنش داستان را تعریف می‌کرد، چنان با خوش‌باوری ماجرا را بازمی‌گفت که زنش نمی‌توانست، آن‌طور که باید حرفش را باور کند.» (دولت‌آبادی، ۱۳۹۲: ۲۷۱)

زاویه دید شخص خود به دو نوع تقسیم می‌شود:

- دانای کل محدود: در این روش راوی محدودیتی برای خودش قائل است و در داستان بر تمام وقایع و حوادث اشراف ندارد.

- دانای کل نامحدود: در این روش راوی همه‌چیز را دانسته و اطلاعات نامحدودی دارد. راوی از آن‌ها در نقل روایت استفاده می‌کند. (پاینده، ۱۳۸۹، ۲۵۸)

در قرآن و در نقل داستان‌ها از زاویه دید سوم شخص استفاده شده است؛ البته بیش‌تر به نظر می‌رسد، دانای کل نامحدود عمومیت دارد:

﴿إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾ قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ



إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿آل عمران: ۳۷-۳۵﴾ (به یاد آورید،) هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه‌ای [= وجود باعظمتی] از طرف خودش بشارت می‌دهد که نامش مسیح، عیسی علیه السلام پسر مریم علیها السلام است؛ درحالی که در این جهان و جهان دیگر، صاحب شخصیت خواهد بود و از مقربان (الهی) است و با مردم، در گاهواره و در حالت کِهولت (و میان سال شدن) سخن خواهد گفت و از شایستگان است. (مریم علیها السلام) گفت: پروردگارا، چگونه ممکن است، فرزندی برای من باشد، درحالی که انسانی با من تماس نگرفته است، فرمود: خداوند، هر چه را بخواهد، می‌آفریند. هنگامی که چیزی را مقرر دارد (و فرمان هستی آن را صادر کند) فقط به آن می‌گوید: موجود باش، آن نیز فوراً موجود می‌شود...»

از زاویه دانای کل محدود هم در قصه‌های قرآن استفاده شده است:

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أُولَٰئِكَ ثُمُورٌ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ أَجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (بقره: ۲۶۰) «و (به خاطر بیاور) هنگامی را که ابراهیم علیه السلام گفت: خدایا! به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ فرمود: مگر ایمان نیاورده‌ای؟ عرض کرد: آری، ولی می‌خواهم، قلبم آرامش یابد. فرمود: در این صورت، چهار نوع از مرغان را انتخاب کن، و آن‌ها را (پس از ذبح کردن)، قطعه‌قطعه کن (و درهم بیامیز)، سپس بر هر کوهی، قسمتی از آن را قرار بده، بعد آن‌ها را بخوان، به سرعت به سوی تو می‌آیند و بدان خداوند قادر و حکیم است؛ (هم از ذرات بدن مردگان آگاه است و هم توانایی بر جمع آن‌ها دارد).»

نکته‌ای که زاویه دید داستان جدید و قصه‌های قرآن را جدا می‌کند، روایت قصه‌ها توسط وحی و کلام الهی است و این ویژگی منحصر به فردی است و می‌تواند، برای هنرمندان و نویسندگان آموزنده باشد. گرچه با تأسف باید اشاره کرد که در باب قرآن همان قدر که جمع‌آوری و تدوین «قصه» رواج دارد، نقد، بررسی و پرداختن به شناخت قصه‌ها از جهات هنری مهجور است و این می‌تواند، ضایعه‌ای قلمداد شود. به نظر می‌رسد که در کنار تدوین

قصه‌ها، قصص قرآنی تحلیل شده و این نوع آثار نیز به دقت مورد توجه قرار گرفته و به درستی ارزیابی شود.

۳. توصیف و صحنه‌آرایی در قصه‌های قرآن

توصیف در داستان نقش عمده‌ای دارد. این توصیف است که خواننده را با جریان داستان به پیش می‌برد و داستان را در ذهن حک می‌کند. توصیف در داستان به سه صورت انجام می‌شود:

۱. توصیف با توضیح مستقیم: در این شیوه نویسنده مستقیماً توسط راوی اشخاص را معرفی و داستان را به پیش می‌برد:

کشیک بخش، در کتابخانه بود. کتش را درآورده و در کنار پنجره در صندلی دسته‌داری لم داده بود، خسته بود، از بیماران عیادت کرده بود، امیدوار بود، بتواند نیم ساعتی پیش از نهار استراحت کند که ناگهان یکی در زد. (یونسی، ۱۳۶۵: ۲۷۱)

۲. توصیف به یاری گفتگو: در این روش نویسنده اشخاص داستان را به گفتگو وامی‌دارد، تا اشخاص را معرفی و داستان را به پیش ببرند:

گفت: پدر عرض مختصری داشتم. کشیش گفت: بفرمایید، بنشینید، کشیش به تندی گفت: باز هم که مشروب خوردی؛ مثل اینکه باز هم برای پول آمدی، ولی پدر... (یونسی، ۱۳۶۵: ۲۷۲)

۳. توصیف به یاری عمل: در این روش نویسنده اشخاص را به حرکت درمی‌آورد و به این طریق به معرفی اشخاص می‌پردازد:

گشتی‌ها تماشاچیان را که متفرق بودند، جمع کردند... آهن بود که یخ و برف را رنده می‌کرد، قیافه‌ای مانند تیور شد و به «سون ترنز» پیچید، باد پرچم‌هایی را که به چوب‌دستی اسکی‌ها بسته بود، به شلاق می‌بست، این، طلایه مسابقه بود. (یونسی، ۱۳۶۵: ۲۱۴)

در قرآن نیز پیشرفت قصه‌ها از توصیف به صور گوناگون استفاده شده است و هر سه نوع توصیف که در داستان به کار می‌رود، در قصص قرآن هم به کاررفته است:

۱. توصیف به یاری عمل: هنگامی که تاریکی شب او را پوشانید، ستاره‌ای مشاهده کرد، گفت: «این خدای من است؟» اما هنگامی که غروب کرد گفت: «غروب کنندگان را دوست



ندارم» و هنگامی که ماه را دید که (سینه افق را) می‌شکافت، گفت: «این خدای من است؛» اما هنگامی که (آن‌هم) غروب کرد، گفت: «اگر پروردگارم مرا راهنمایی نکند، مسلماً از گروه گمراهان خواهم بود» و هنگامی که خورشید را دید (که سینه افق را) می‌شکافت، گفت: «این خدای من است،» این (که از همه) بزرگ‌تر است؛ «اما هنگامی که غروب کرد، گفت: «ای قوم من از شریک‌هایی که شما (برای خدا) می‌سازید، بیزارم!...» (انعام: ۷۷-۷۶)

۲. توصیف یا توضیح مستقیم: فرشتگان ما، برای ابراهیم علیه السلام بشارت آوردند، گفتند: «سلام»، (او نیز) گفت: «سلام» و طولی نکشید که گوساله بریانی (برای آن‌ها) آورد؛ (اما) هنگامی که دید دست آن‌ها به آن نمی‌رسد (و از آن نمی‌خورند، کار) آن‌ها را زشت شمرد و در دل احساس ترس کرد. به او گفتند: «نترس! ما به‌سوی قوم لوط فرستاده شده‌ایم!» و همسرش ایستاده بود، (از خوشحالی) خندید؛ پس او را به اسحاق و بعد از او به یعقوب بشارت دادیم. (هود: ۷۱-۶۹)

۳. توصیف به یاری گفتگو: و ابراهیم علیه السلام هنگامی که خطاب به قومش گفت: «از خدا اطاعت کنید و از او بترسید. این (خداپرستی) برای شما بهتر است، اگر بدانید و شما عبادت می‌کنید، به‌جای خدا، بتانی که...» (عنکبوت: ۱۷-۱۶)

صحنه‌آرایی نیز در قصه‌های قرآنی نمود دارد. در حدی که خواننده با قرائت آیات الهی به زمینه‌هایی از صحنه‌ها، شرایط و وضعیت وقوع حوادث در قصه‌ها برمی‌خورد؛ البته از آنجا که هدف خداوند قصه نیست، ایجاز در همه قصه‌ها به چشم می‌آید و این یکی از ویژگی‌های ممتاز آیات الهی است:

﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ ﴿۱۰۶﴾ فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ ﴿۱۰۷﴾ وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ ﴿۱۰۸﴾ قَدْ صَدَّقَتِ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِك نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۰۹﴾﴾ (صافات: ۱۰۶-۱۰۷)

هنگامی که با او به مقام سعی و کوشش رسید، گفت: «پسرم! من در خواب دیدم که تو را ذبح می‌کنم، نظر تو چیست؟» گفت: «پدرم! هر چه دستور داری اجرا کن، به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت.» هنگامی که هر دو تسلیم شدند و ابراهیم جبین او را بر خاک نهاد،

او را ندا دادیم که: «ای ابراهیم علیه السلام آن رؤیا را تحقق بخشیدی (و به مأموریت خود عمل کردی)». ما این گونه، نیکوکاران را جزا می‌دهیم، این مسلماً همه امتحان آشکار است. در کل، توصیف در آیات الهی به صورت اعجاز گونه دیده می‌شود و اشخاص، مکان و زمان داستان به این طریق به خواننده نشان داده می‌شود.

۴. شخصیت‌پردازی در قصه‌های قرآن

شخصیت‌پردازی یکی از عمده‌ترین عناصری است که در داستان جلوه می‌کند: «اشخاص ساخته شده‌ای (مخلوقی) که در داستان، نمایش و ... ظاهر می‌شوند، شخصیت نامیده می‌شوند.» (میر صادقی، ۱۳۷۶: ۱۸۴)

گرچه نویسنده در پرداخت و خلق شخصیت‌ها آزاد است؛ اما برای اینکه بتوان شخصیت‌های قابل قبول خلق کرد، باید شخصیت‌ها در رفتار و خلقیاتشان ثابت قدم و استوار باشند و اگر تغییری صورت می‌گیرد، باید با دلیل موجه باشد. همچنین شخصیت‌ها، برای آنچه انجام می‌دهند، باید انگیزه معقولی داشته باشند و گذشته از این‌ها شخصیت باید در داستان پذیرفتنی و واقعی بوده و نباید اشخاص داستان به نظر خواننده ساختگی جلوه کند. (میر صادقی، ۱۳۷۶: ۱۸۵)

در داستان گاه اشخاص نقش عمده دارند که به این نوع داستان‌ها «شخصیتی» می‌گویند. گاه «آکسیون» بیشتر نقش دارد که داستان «حادثه‌ای» خوانده می‌شود، گاه طرح داستان جلوه بیش تری دارد که به این نوع داستان «طرحی» گویند؛ (عبداللهیان، ۱۳۸۱: ۹۵) اما در قصه‌های قرآن حادثه «آکسیون» و شخصیت درهم آمیخته و ممزوج شده‌اند. نه داستان (قصه)، حادثه‌ای صرف است و نه شخصیتی محض؛ بلکه حادثه و شخصیت در قصه‌ها درهم تنیده و قصه را به‌سوی تعادل و توازن منطقی هدایت کرده است. (عباس، ۱۹۹۹: ۲۳۷)

همچنین قرآن به جزئیات اشخاص پرداخته است؛ البته در داستان نیز حتماً لازم نیست، نویسنده به جزئیات بپردازد. نویسنده در حدی که داستان می‌طلبد و معرفی اشخاص برای خواننده لازم است، باید اشخاص را بشناساند. قرآن هم همین کار را انجام می‌دهد و اشخاص را در حد ضرورت به خواننده می‌شناساند.

انواع اشخاص در قصه‌های قرآن

در قصه‌های قرآن اشخاص زیادی حضور دارند که در یک نگاه کلی به سه نوع حیوانات، اشخاص واقعی حاضر، اشخاص نمادین و غایب تقسیم می‌شوند؛ ولی اگر بخواهیم اشخاص قصه‌ها را ریزتر مورد بررسی قرار دهیم، باید حیوانات، زن، مرد، فرشته، جن و ابلیس را بررسی کرد.

الف) حیوانات

حیوانات در داستان امروزی نیز - خصوصاً در ادبیات کودکان - جایگاه ویژه‌ای دارد و این برمی‌گردد به اهدافی که در خلق و نوشتن داستان توسط نویسنده دنبال می‌شود؛ همچنین شرایط خاصی که داستان می‌تواند، داشته باشد.

۱. مورچه: ﴿حَتَّىٰ إِذَا اتَّوَا عَلَىٰ وَادِي النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطَمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ (نمل: ۱۸) «آن‌ها حرکت کردند تا به سرزمین مورچگان رسیدند؛ مورچه‌ای گفت: به لانه‌های خود بروید تا سلیمان و لشکرش شما را پایمال نکنند، درحالی که نمی‌فهمند.»

۲. هدهد: ﴿وَتَقَدَّ الطَّيْرُ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهَدَّهْدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ *... فَمَكَتْ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِهٖ مَا لَمْ حَاطُ بِهٖ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ﴾ (نمل: ۲۳-۲۰) «(سلیمان) در جستجوی آن پرنده [هدهد] برآمد و گفت: چرا هدهد را نمی‌بینم یا اینکه او از غایبان است. ...چندان درنگ نکرد (که هدهد آمد و) گفت: من بر چیزی آگاهی یافتم که تو بر آن آگاهی نیافتی؛ من از سرزمین «سبا» یک خبر قطعی برای تو آورده‌ام.»

۳. ناقه: ﴿وَ يَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذُرُّوْهَا تَأْكُلُ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوْهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ﴾ (هود: ۶۴) «و (صالح در بیان معجزه‌ی خود گفت): ای قوم من! این شتر ماده (که به اراده‌ی) خداوند (آفریده شده)، معجزه‌ای برای شماست؛ پس او را

آزاد بگذارید، تا در زمین خدا (چرا کند و از مراتع و علف‌های آن) بخورد و آزاری به او نرسانید که به زودی عذاب (الهی) شما را فرا خواهد گرفت.»

۴. سگ اصحاب کهف: ﴿... وَ كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَ لَمَلَّيْتَ مِنْهُمْ رُعبًا﴾ (کهف: ۱۸) «...و سگشان دست‌های خود را بر آستانه‌ی غار نهاده بود (و نگرهبانی می‌داد)، اگر نگاهشان می‌کردی، پشت کرده و از آنان می‌گریختی و سرتاپا، پر از ترس از آنان می‌شدی»

ب) زن

یکی از دلایل حضور زن در داستان جذابیت و دیگری نقشی است که او در جامعه دارد و متأسفانه برخی از نویسندگان نیز برای جذابیت کاذب و جذب خواننده بیشتر، زنان را وارد داستان می‌کنند و به این صورت در مواردی (برخی از داستان‌ها) حضور زنان طبیعی و متعادل به نظر نمی‌آید. در قرآن به عکس داستان امروزی، زنان در چهره واقعی خود ظاهر می‌شوند؛ یعنی همان نقشی که می‌توانند، در جامعه ایفا کنند. در معرفی اشخاص همیشه با چهره‌های گوناگونی مواجه شده و زشتی‌ها، زیبایی‌ها و رفتارهای انسانی یا شیطانی را شاهدیم؛ زیرا بر اساس آیات قرآن زن عضو فعال جامعه و مکمل مرد است و این در قصه قرآنی نیز نمایش می‌یابد:

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأةَ نُوحٍ وَ امْرَأةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ﴾ (تحریم:

۱۱-۱۰) «خداوند برای کسانی که کافر شده‌اند، به همسر نوح علیها السلام و همسر لوط علیها السلام مثل زده است، آن دو تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند، ولی (آن زنان) به آن دو خیانت کردند و ارتباط با این دو (پیامبر) سودی به حالشان (در برابر عذاب الهی) نداشت و به آن‌ها گفته شد: وارد آتش شوید، همراه کسانی که وارد می‌شوند.»

در قصه‌های قرآن زن در جایگاه واقعی‌اش قرار دارد:

۱. جذابت، عشق، تمایلات شهوانی، مکر و حيله زن در داستان حضرت يوسف عليه السلام آمده است:

﴿وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْاَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ... وَاسْتَبَقَا الْاَبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ...﴾ (يوسف عليه السلام: ۲۵-۲۳) «و آن زن که يوسف عليه السلام در خانه او بود، از او تمنای کام‌جویی کرد؛ درها را بست و گفت: بیا (به‌سوی آنچه برای تو مهیاست.)» (يوسف عليه السلام) گفت: پناه می‌برم به خدا! ... و هر دو به‌سوی در دویدند (درحالی‌که همسر عزیز، يوسف عليه السلام را تعقیب می‌کرد) و پیراهن او را از پشت (کشد و) پاره کرد.»

۲. حیا و عفت و پاک‌دامنی را باید در مریم عليها السلام دید: ﴿فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَّنْسِيًّا﴾ (مریم عليها السلام: ۲۳) «پس هنگامی‌که درد زایمانش گرفت، به کنار تنه درخت خرمايي پناه برد. (آن قدر ناراحت شد که) گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و از یادها می‌رفتم.»

۳. عقل‌درايت، دوراندیشی، فکر و اندیشه در ملک سبا تبلور یافته و به همین دلیل است که مردان بی‌شماری اطاعت از او را به گردن گرفته‌اند: «زمانی‌که پیام سلیمان عليه السلام به او رسید، اطرافیان‌ش را جمع کرد و در مورد آن با یارانش به مشورت پرداخت و گفت: ای بزرگان، در کار من نظر دهید، تا شما حاضر نباشید، به هیچ کاری اقدام نمی‌کنم. گفتند: ما زورمندان و سرداران نبردهای سختیم. حکومت به دست‌توست. هرگونه که مصلحت است فرمان بده. گفت: پادشاهان چون به قریه‌ای وارد شوند، تباهی می‌آفرینند و عزیزانش را ذلیل می‌سازند... من هدیه‌ای به سويشان می‌فرستم تا ببینم که پیام‌رسانان چه جوابی می‌آورند...» (نمل: ۶۱)

۴. نجات، صبر، وفاداری، یقین، توکل و امیدواری به درگاه الهی را باید در نزد همسر ایوب عليه السلام جست: «به ایوب عليه السلام گفتیم (بسته‌ای از ساقه‌های گندم یا مانند آن را بگیر و با آن (همسرت را) بزن و سوگند خود را مشکن. ما او را شکيبا یافتیم. چه بنده خوبی که بسیار بازگشت‌کننده (به‌سوی خدا) بود.» (ص: ۴۴)

د) مرد

مردان نیز مانند زنان دارای چهره‌های متفاوتی در قرآن هستند. افراد نیکو سرشت و مصلحان جامعه، افراد پلید و خبیث، افراد بی‌نام‌ونشان و...:

﴿وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِمَرْأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا...﴾

(یوسف: ۲۱) «و آن کس که او را از مصر خریده بود، به همسرش گفت: نیکش بدار، شاید به حال ما سود بخشد یا او را به فرزندی اختیار کنیم.»

ه) فرشته

فرشتگان از دیگر اشخاص قصه‌های قرآنی است که به صورت‌های مختلف وارد شده و نقش‌های زیادی هم ایفا کرده‌اند: «آیا خبر مهمانان بزرگوار ابراهیم علیه السلام به تو رسیده است؟ در آن زمان که بر او وارد شدند و گفتند: سلام بر تو. گفت: سلام بر شما که قومی ناشناخته‌اید. سپس پنهانی به سوی خانواده خود رفت و گوساله فربه (و بریان شده‌ای را برای آن‌ها) آورد؛ و نزدیک آن‌ها گذاشت؛ (ولی با تعجب دید دست به‌سوی غذا نمی‌برند)، گفت: آیا شما غذا نمی‌خورید؟» (ذاریات: ۲۷-۲۴)

و) جن

جنیان نیز که موجودات غیرقابل دید به شمار می‌آیند، از جمله اشخاص داستان‌های قرآنی به شمار می‌روند: «و گروه جن را (مسخر سلیمان قرار دادیم) که هم بنا بودند و هم غواص و گروه دیگر را که همه بسته در زنجیر او بودند.» (ص: ۳۸-۳۷)

ز) ابلیس

ابلیس (شیطان) شخصیتی است که در همه‌جا حضور دارد و مشغول اغواگری است: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ (بقره: ۳۴) «و هنگامی که به ملائکه گفتیم: آدم علیه السلام را سجده کنید، همه ملائک جز ابلیس سجده کردند. او خودداری کرد و تکبر ورزید و از کافران گشت.»

- «... قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (اعراف: ۱۲) «...گفت: من

بهترم. چون از آتش آفریده شده‌ام، درحالی که آدم از خاک خلق شده است.»

- «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّيَهُمْ أَجْمَعِينَ» (ص: ۸۲) «گفت: قسم به عزت خداوند همه آدمیان

را فریب خواهم داد.»

شایان یادآوری است که از آنجا که قصه‌های قرآن واقعی است، اشخاص این قصه‌ها نیز افراد واقعی‌اند که به دلایل قرآنی در قصه‌ها نقش بازی می‌کنند. ما در هیچ موردی از قصه‌ها و مثل‌های قرآن، با اشخاص تخیلی سروکار نداریم. شخصیت در داستان جدید متفاوت از قصه‌های قرآنی پرداخت می‌شود. باین وجود هر دو در یک نکته اشتراک دارند و آن معرفی شخصیت و واقعی جلوه دادن اوست که هم در داستان و هم در قصه‌های قرآن به این مهم توجه شده است. (فعال عراقی: ۱۳۷۱، ۷۵) نکته دیگر اینکه شخصیت به سه طریق معرفی می‌شود:

(۱) به یاری عمل و حرکت و جنبش اشخاص داستان.

(۲) به یاری گفتگو بین افراد.

(۳) با توضیح مستقیم راوی.

همان‌طور که در بخش توصیف مفصلاً تشریح شد، این نوع معرفی شخصیت که در داستان‌های امروزی کاربرد دارد، کم‌وبیش در قصه‌های قرآن هم به چشم می‌آید و البته چون داستان از تخیل نویسنده سرچشمه می‌گیرد، روش‌های مدرنی برای پیشرفت کار می‌تواند قابل استفاده باشد؛ ولی از آنجا که قصه‌های قرآنی واقعی است، این آزادی عمل کمتر به چشم می‌آید. (میر صادقی، ۱۳۸۳: ۹۶)

۵. گفتگو در قصه‌های قرآن

گفتگو از عناصر مهمی است که نقش زیادی در داستان و پیش‌برد آن دارد و کارهای زیادی توسط آن انجام می‌شود، از جمله معرفی اشخاص داستان، توصیف، صحنه‌آرایی، پیش بردن داستان، نشان دادن محیط و... . گفتگو در آثار مهم و داستان‌های موفق می‌تواند، دارای

ویژگی‌هایی باشد، از جمله: گفتگو عمل داستانی را در جهت معینی پیش می‌برد؛ زیرا گفتگو با ذهنیت شخصیت‌های داستان هماهنگی و همخوانی دارد. گفتگو احساس طبیعی و واقعی بودن را به خواننده القا می‌کند، بی‌آنکه در اصل طبیعی و واقعی باشد. گفتگو صحبت‌هایی را ارائه می‌دهد، تا فعل و انفعال افکار و ویژگی‌های درونی و خلقی افراد را نشان بدهد و نیز واژه، وزن و آهنگ، درازی و کوتاهی جمله‌ها با گویندگان مختلف آن‌ها ارتباط نزدیک و مستقیم دارد و در واقع گفتگو با اشخاص هماهنگ و همخوانی داشته و نشان‌دهنده شخصیت واقعی گوینده‌اش است. (میر صادقی، ۱۳۷۶: ۳۲۹-۳۲۸)

نمونه‌ای از یک گفتگوی قرآنی

خداوند خطاب به موسی علیه السلام فرمود: ﴿أَتَى الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ﴾ (شعرا:

۱۰-۱۱) «به سوی قوم ستمگر برو. قوم فرعون نمی‌خواهند، پرهیزکار شوند؟»

- موسی علیه السلام: ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ. وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ

إِلَيَّ هَارُونَ﴾ (شعرا: ۱۲-۱۳) «پروردگارا می‌ترسم، تکذیبم کنند، دلم تنگ گردد و زبانم باز

نشود. هارون را رسالت ده (و با من به سوی فرعون بفرست).»

- موسی علیه السلام: ﴿وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ﴾ (شعرا: ۱۴) «و گناهی به گردنم

قائل‌اند، می‌ترسم مرا بکشند.»

- خداوند: ﴿كَلَّا فَادْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ﴾ (شعرا: ۱۵) هرگز (نترسید). آیات ما

را هر دو ببرید، ما نیز با شما هستیم.»

گفتگوی موسی علیه السلام با فرعون:

- فرعون: ﴿أَلَمْ نُزَيِّكْ فِينَا وَلِيدًا وَ...﴾ (شعرا: ۱۸-۱۹) «آیا به هنگام کودکی پرورشت

ندادیم؟ و تو چند سال از عمرت را در میان ما نگذراندی؟ و آن کار را که از تو سر زد، مرتکب

نشدی؟ پس تو کافر نعمتی.



- موسی علیه السلام: ﴿فَعَلْتَهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ...﴾ (شعرا: ۲۲-۲۰) آن وقت که چنان کردم، از خطاکاران بودم و چون از شما ترسیدم، گریختم؛ ولی پروردگارم به من نبوت داد و مرا در شمار پیامبران علیهم السلام آورد و منت این نعمت را بر من می‌نهی که بنی اسرائیل را برده ساخته‌ای؟
- فرعون: ﴿قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ (شعرا: ۲۳) «پروردگار جهانیان چیست؟»
- موسی علیه السلام: ﴿رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ﴾ (شعرا: ۲۴) «اگر به یقین می‌پذیرید، پروردگار آسمان‌ها و زمین و هر چه میان آن‌هاست.»
- فرعون: ﴿قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمْعُونَ﴾ (شعرا: ۲۵) «فرعون خطاب به اطرافیانش: «آیا نشنیدید؟»
- موسی علیه السلام: ﴿قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ﴾ (شعرا: ۲۶) «پروردگار شما و پروردگار نیاکان شما.»
- فرعون: ﴿إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ﴾ (شعرا: ۲۷) «این پیامبری که بر شما فرستاده شده دیوانه است.»
- موسی علیه السلام: ﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (شعرا: ۲۸) «اوست پروردگار مشرق و مغرب و ما بین آن‌ها اگر تعقل و تفکر کنید.»
- فرعون: ﴿لَئِنِ اتَّخَذَتْ إِلَٰهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ﴾ (شعرا: ۲۹) «اگر جز من کس دیگری را به خدایی گیری، به زندانت می‌افکنم.»
- موسی علیه السلام: ﴿أَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ﴾ (شعرا: ۳۰) «حتی اگر معجزه‌ای روشن برای تو آورده باشم؟»
- فرعون: ﴿قَالَ فَآتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾ (شعرا: ۳۱) «معجزه را بیاور، اگر راست می‌گویی.»
- یک نمونه روشن از گفتگو در قصص قرآنی ارائه شد که می‌تواند، گویای بسیاری از نکات باشد، از جمله:

- گفتگو، اشخاص را به خوبی معرفی می‌کند. (موسی علیه السلام، هارون و فرعون)
- حالت‌ها و اعمال اشخاص را می‌نمایاند.
- گفتگو با ذهنیت اشخاص هماهنگی دارد.
- احساس واقعی بودن در حد اعلاء در گفتگو وجود دارد.
- گفتگوها با ذهنیت و درون و برون اشخاص هماهنگی کامل و تام دارد. در حدی که در کمتر داستانی شاید این هماهنگی به چشم آید. (عقاید، ۱۹۷۶: ۱۵۹)

۶. بحران و انتظار در قصه قرآن

بحران نقش زیادی در اوج و فرود داستان دارد؛ بنابراین، بحران «لحظه یا لحظاتی است که طی آن تغییر قطعی در داستان روی می‌دهد.» (یونسی، ۱۳۶۵: ۳۲۵) هر داستانی می‌تواند دارای چند بحران و انتظار باشد و به کرات خواننده را حیران و نگران بر جای گذارده و در ادامه داستان گره‌گشایی رخ بدهد: «... به عوض اینکه، آن‌طور که شوهرش انتظار داشت، ذوق‌زده شود، زیر لب گفت: به چه دردم می‌خورد و کارت را با بی‌اعتنایی روی میز انداخت.» (یونسی، ۱۳۶۵: ۲۳۹) بحران است که انتظار می‌آفریند و داستان را به پیش برده به آن آب‌وتاب می‌دهد: «... با بی‌تابی گفت: در آن وقت انتظار داری در یک همچو موقعیتی چه تنم کنم.» (یونسی، ۱۳۶۵: ۲۳۰)

در قصه‌های قرآن بحران و انتظار به کرات دیده می‌شود. در قصه یوسف علیه السلام که کامل‌ترین قصه قرآن است، بحران و انتظار از جایگاه شاخصی برخوردار است: ﴿إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ عُصْبَةٌ... اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِن بَنِي أُمَّةٍ مَّوَدَّةَ بَنِيهَا يَكْتُمُونَ الَّذِي كَفَرُوا بِهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (یوسف: ۹-۸) «هنگامی که (برادران) گفتند: یوسف علیه السلام و برادرش [= بنیامین] نزد پدر، از ما محبوب‌ترند؛ درحالی که ما گروه نیرومندی هستیم! یوسف علیه السلام را بکشید؛ یا او را به سرزمین دوردستی بیفکنید؛ تا توجه پدر، فقط به شما باشد و بعد از آن، (از گناه خود توبه می‌کنید و) افراد صالحی خواهید بود.»

﴿قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا...﴾ (یوسف: ۳) «گفت:

فرزندم! خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن که برای تو نقشه (خطرناکی) می‌کشند.»

۷. رویداد و حرکت در قصه قرآنی

در قصه‌های قرآن سه عنصر، برجسته‌تر از عناصر دیگر جلوه می‌کند:

۱. شخصیت در قصه‌هایی که انگیزه عاطفی و احساسی در آن‌ها نقش اصلی را دارد و یا آرامش بخشی به پیامبران علیهم‌السلام و مؤمنین موردنظر است.
۲. گفتگو در قصه‌هایی که هدف اصلی‌شان دفاع از دعوت دینی و پاسخگویی به مخالفان است، این عنصر بیشتر جلوه می‌کند.

۳. رویداد در قصه‌هایی که هدف اصلی‌اش انذار و بیم دهی است، عنصر «رویداد» نمود زیادی دارد و بقیه عناصر کم‌رنگ به نظر می‌رسد. (حسینی، ۱۳۷۷، ۱۲۰) ﴿فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمُ رَبُّهُم بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا* وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا﴾ (شمس: ۱۵-۱۴) یا ﴿فَنَادُوا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَىٰ فَعَقَرَ* فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ* إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ﴾ (قمر: ۲۹-۳۱) «دوست خود را ندا دادند و او شمشیر برگرفت و آن (ناقه) را پی کرد. سپس (بنگرید) عذاب و انذارهای من چگونه بود، ما فقط یک صیحه [صاعقه عظیم] بر آن‌ها فرستادیم و به دنبال آن همگی به‌صورت گیاه خشکی درآمدند که صاحب چهارپایان (در آغل) جمع‌آوری می‌کند.»

«حرکت» در قصه به هم آمیختن همه اجزا و به نظم درآوردن آن‌هاست و این کار در قصه‌های قرآنی به‌صورت شگرفی صورت گرفته است. در قصه‌های قرآنی «حرکت» بر دو مبنا طرح و پی‌ریزی شده است:

۱. حرکت بر مدار واقعیت ناب: در قصه‌های قرآنی حرکت به‌گونه‌ای وصف‌ناپذیر جلوه می‌کند. قرآن یک حادثه را از ریشه و خواستگاه خویش شروع کرده و تا نهایت آن را ادامه می‌دهد. دلیل این مسئله عبارت است از توجه به این نکته که یک حادثه در قصه قرآنی،

سراسر و لحظه به لحظه بر مدار واقعیت ناب است و هیچ فاصله‌ای میان ظاهر و باطن اشیاء و اشخاص نیست. (اسماعیلی، ۱۳۶۸: ۲۸)

۲. حرکت رو به پیش: حرکت در قصه‌های قرآنی روبه پیش و کاملاً به ترتیب زمانی است. (حسینی، ۱۳۷۷، ۱۳۵) درحالی که در ادبیات مدرن حرکت داستانی می‌تواند، «ایستا» باشد و یا حتی «عقب‌گرد» کند و یا کاملاً روبه جلو باشد، با این وجود نمی‌توان منکر شد که در نهایت هر داستانی به پایان خواهد رسید؛ اما نویسنده آزاد است، برای جذابیت قصه به هر ترفندی متوسل شود. در این نوع داستان هدف چیزی جز «جذابیت» نیست. (عبد ربه، ۱۹۷۲: ۱۹۷)

۸. زمان و مکان در قصص قرآنی

زمان ظرفی است که نویسنده می‌تواند با بهره‌برداری از آن، داستان را آفریده و در حوادث در آن قرار داده و پیش روی خواننده نهد. طبیعی است که هیچ قصه و داستانی بدون زمان و در خلأ، قابل تصور نیست و قصه‌های قرآن نیز خالی از ظرف زمان نمی‌تواند باشد: ﴿وَجَاوُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ﴾؛ (یوسف: ۱۶) «برادران یوسف علیه السلام بعد از افکندن او در چاه هنگام عشاء نزد پدر آمدند، درحالی که گریه می‌کردند.» ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا...﴾؛ (اسرا: ۱) «پاک و منزّه است، خدایی که بنده‌اش را در یک شب، از مسجدالحرام به مسجدالاقصی که گرداگردش را پربرکت ساخته‌ایم، برد تا برخی از آیات خود را به او نشان دهیم...»

زمان در قصه‌های قرآن یک ویژگی عمده دارد و آن استفاده از زمان گذشته «ماضی» است که مبنای حرکت قصه‌ها بر زمان گذشته استوار است. شاید به آن دلیل که قصه‌های قرآن نشأت گرفته از واقعیت تاریخی و دینی است. با این وجود در مواردی زمان قصه‌ها ناشناخته و مبهم است و مشخص نمی‌شود که زمان اتفاق حوادث چه هنگام است. گرچه در این موارد روشن بودن زمان ضرورتی ندارد. مکان نیز مانند زمان ظرفی است که حادثه در آن به اجرا درمی‌آید. ذکر مکان قصه در مواردی می‌تواند، ضرورت داشته باشد و البته در بیشتر داستان‌ها

مکان ارزشی نداشته و نقشی در داستان ندارد. قاعده در این موارد همان احساس و ضرورت داشتن نقش است و گرنه گاهی وجود مکان قصه می‌تواند به آن لطمه بزند. (حسینی، ۱۳۷۷: ۸۶)

در قصه‌های قرآنی نیز در مواردی مکان ذکر می‌شود و در این نمونه‌ها مکان بی‌تأثیر نیست؛ مثلاً کوه طور در قصه موسی علیه السلام، مصر در قصه یوسف علیه السلام و ... در بیشتر قصه‌ها مکان نمی‌تواند، نقشی در داستان داشته باشد و مبهم بودن مکان لطافت خاصی دارد و عمومیت گسترده‌ای به آن می‌بخشد. (ملبویی، ۱۳۷۶: ۳۷) حادثه در ظرف زمانی و مکانی ویژه خود سیر کرده و اهداف داستان را روشن کرده و آن را به پایان می‌رساند. مهم این است که داستان خواننده را کشانده و اقناع کند. مهم نیست که داستان در کجا و در کدام منطقه به وقوع پیوسته و حادثه در کجا روی داده است؛ بلکه مهم است که شخصیت، حوادث و وقایع به گونه‌ای باشد که هدف قصه تحقق پیدا کند. (سلیمانی، ۱۳۷۴: ۵۷)

۹. حادثه در قصه‌های قرآن

حادثه یک عنصر ویژه است که در داستان باید وجود داشته باشد و داستان بدون حادثه یقیناً نمی‌تواند، داستان باشد. داستان دارای یک واقعه اصلی است و می‌تواند چند حادثه فرعی را در کنار خود داشته باشد و این حوادث باید به یکدیگر نزدیک باشند تا بتوانند، خواننده را با خود همراه کنند:

باید زمان وقوع حوادث را به هم نزدیک سازیم و کاری کنیم که حوادث داستان در هم بروند... حادثه باید از پی حادثه بیاید. بدیهی است که این حوادث همه به رشته‌ای که همان انتظار باشد در حرکت خواهند بود. (یونسی، ۱۳۶۵: ۱۳۹-۱۳۸)

حوادث فرعی در این میان می‌توانند، داستان را بسط داده و به پیش ببرند و زمینه را برای حادثه اصلی فراهم کنند. حادثه اشخاص را معرفی کرده و داستان را به سوی اوج هدایت می‌کند. مشخص است که اگر حوادث فرعی نباشند، ممکن است، داستان نوشته شود؛ ولی داستان کند بوده و به شدت کم‌رنگ جلوه می‌کند. در نقل حوادث فرعی یا اصلی فرعی، نویسنده مختار است و این داستان است که تعداد آن‌ها را مشخص می‌کند. (مستور، ۱۳۷۹: ۶۴) در



قصه‌های قرآن نیز چون ادبیات کلاسیک حادثه یکی از مهم‌ترین عناصر قصه‌های قرآنی است و این حوادث نقش عمده در پیشرفت، بسط و گسترش داستان به عهده دارد. حادثه قرآنی به سه نوع تقسیم می‌شود:

۱. حادثه زاییده قضا و قدر: ﴿كَذَبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ. إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَأَلَّا تَتَّقُونَ. إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ. قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ. مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا فَأْتِ بآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ. قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ... فَعَقَرُوهَا... فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ...﴾؛ (شعرا: ۱۴۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۷ و ۱۵۸) «قوم ثمود رسولان (خدا) را تکذیب کردند، هنگامی که صالح علیه السلام به آنان گفت: آیا تقوا پیشه نمی‌کنید؟ من برای شما پیامبری امین هستم. گفتند: ای صالح علیه السلام! تو از افسون‌شدگانی (و عقل خود را از دست داده‌ای)، تو فقط بشری همچون ما هستی، اگر راست می‌گویی، آیت و نشانه‌ای بیاور، گفت: این ناقه‌ای است... سرانجام بر آن (ناقه) حمله کرده و آن را «پی» کردند... و عذاب الهی آنان را فراگرفت...»

۲. حادثه غیرعادی و اعجازی: ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخَلَّقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتَبْرِءُ الْأَكْمَامَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي...﴾ (مائده: ۱۱۰) «هنگامی که خداوند به عیسی بن مریم گفت: نعمتی را که به تو و مادرت ارزانی داشته‌ام، یاد کن، آن زمان که با روح‌القدس یاری‌ات کردم، تا تو در گهواره و در بزرگسالی سخن‌گویی و به تو کتاب، حکمت، تورات و انجیل آموختم. آنگاه که به امر من از گل پرنده ساختی و در آن دمیدی و به امر من پرنده‌ای شد و بیماران را به فرمان من شفا دادی و مردگان را به فرمان من زنده بیرون آوردی...»

این دو نوع حادثه در قصه قرآنی کاملاً طبیعی و واقعی جلوه می‌کنند، چون حادثه قرآنی بازگوکننده حقایق است و پیش روی خواننده فقط حقیقت و واقعیت موج می‌زند و خداوند در گزینش واقعیت‌ها دقیقاً به فضای ذهنی مخاطبان نظر دارد و نیازهای آن‌ها را می‌جوید و پیش

چشمشان می‌نهد. گرچه مردم به نیازهای واقعی و ذهنی خود توجه نداشته و به‌سوی هوس‌های خود گام برمی‌دارند؛ با این‌وجود خداوند فقط حقایق را بیان کرده و به نیاز اصلی مخاطب پاسخ می‌گوید. (نقره، ۱۹۸۶: ۶۱)

۳. حادثه عادی و طبیعی: ﴿وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِئَءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذُرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ. وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ* قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَمَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ. قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ﴾ (هود: ۸۰-۷۷)

«و هنگامی که رسولان ما [= فرشتگان عذاب] به سراغ لوط آمدند، از آمدنشان ناراحت شد و قلبش پریشان گشت و گفت: امروز روز سختی است؛ (زیرا آن‌ها را شناخت و ترسید، قوم تبه‌کار مزاحم آن‌ها شوند.) قوم او (به قصد مزاحمت میهمانان) به سرعت به سراغ او آمدند و قبلاً کارهای بد انجام می‌دادند، گفت: ای قوم من! این‌ها دختران من‌اند؛ برای شما پاکیزه‌ترند! (با آن‌ها ازدواج کنید و از زشت‌کاری چشم‌پوشید!) از خدا بترسید و مرا در مورد میهمانانم رسوا نسازید! آیا در میان شما یک مرد فهمیده و آگاه وجود ندارد؟ گفتند: تو که می‌دانی ما تمایلی به دختران تو نداریم و خوب می‌دانی ما چه می‌خواهیم. گفت: «(افسوس!) ای کاش در برابر شما قدرتی داشتم یا تکیه‌گاه و پشتیبان محکمی در اختیار من بود. (آنگاه می‌دانستم، با شما زشت‌سیرتان ددمنش چه کنم.)»

به سه نوع از حوادث قصه قرآنی اشاره شد و همان‌طور که از آیات مشخص است، این حوادث به صورت کلی نقش گسترده در قصه‌ها دارند و اگر حوادث نباشد، با چیزی جز یک‌مشت روایت مواجه نخواهیم بود. همین حوادث است که اشخاص را معرفی می‌کند، قصه را بسط و گسترش داده و به سمت اوج حرکت می‌دهد. جذابیت منحصر به فردی به قصه‌ها می‌بخشد و خواننده را با خود به درون داستان می‌کشاند و در آن غرق می‌کند. همچنین در قصه‌های قرآن

حوادث فرعی و حوادث اصلی فرعی، در خدمت حادثه اصلی بوده و داستان را به پیش برده و به حادثه اصلی جهت می‌دهد، تا داستان به اوج برسد. (ملبویی، ۱۳۷۶: ۶۸)

۱۰. نماد در قصه‌های قرآن

بیان مفاهیم هنری همیشه به صورت صریح صورت نمی‌گیرد؛ بلکه در مواردی نویسنده شیوه غیرصریح و حقیقی را برای بیان مفاهیم به کار می‌گیرد که به آن نماد گویند. نماد «... چیزی است که معنای خاص خود را بدهد و جانشین چیز دیگری نیز بشود، یا چیز دیگری را القا کند... نماد می‌تواند، به صورت نشانه‌ای بیاید، مثل «پرچم» ... [که] به عنوان «نماد» برای کشوری به کار می‌رود، یا «صلیب» نماد مسیحیت و ... نماد می‌تواند، به صورت واژه‌ای بیاید... مثل «آب» نماد «تطهیر»، «تاج» نماد قدرت و «لاله» نماد «شهید» ... نماد می‌تواند به صورت عبارتی بیاید؛ مثلاً وقتی مادری می‌گوید: گل من پرپر شد، خبر از مرگ بچه‌اش می‌دهد.» (میر صادقی، ۱۳۷۶: ۴۱۷-۴۱۶)

اگر منظور از نماد در قصه‌های قرآنی تفسیر و تأویل آیات به دلخواه و بدون دلیل باشد، یقیناً گرفتار گمراهی خواهیم شد و البته که منظور از نماد رمزی دانستن قصه‌های قرآنی نیست تا بتوان به آن هر جمله و کلمه قرآنی را با معانی ذهنی امروزی توجیه کرد؛ بلکه به نظر می‌رسد، کلمه‌هایی در قرآن وجود دارد که دارای معانی دوگانه و چندگانه است و یا به تعبیری دارای ظاهری است و باطنی و قرآن نیز به این مسئله اشاره داشته و آن را تحت عنوان «محکمت» و «متشابهات» مطرح کرده است. (حسینی، ۱۳۷۷: ۵۲)

این آیه در قصه‌های قرآن یک نمونه ممتاز است:

﴿فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَكًا وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ...﴾ (یوسف: ۳۱)

در مورد این آیه به نکات زیر می‌توان اشاره کرد:

۱. ﴿بِمَكْرِهِنَّ﴾ مکر در لغت به معنی خدعه و نیرنگ است. لیکن زن‌های مصر «زن عزیز»

را فقط سرزنش کرده بودند و در قرآن مطلب دیگری نیست، مگر اینکه آن را توجیه کرده و

در نتیجه نماد بگیریم. در ترجمه قرآن «مکرهن»، «فکر آن‌ها (زن‌ها)» ترجمه شده است و حتماً این ترجمه دارای توجیه است.

۲. ﴿وَأَعْتَدتْ لَهُنَّ مُتَّكًا﴾ ترجمه آن عبارت است از: «و برای آن‌ها پشته فراهم ساخت.» مشخص است که منظور از «مُتَّكًا» مجلس باشکوه و بی‌مانند است و اگر چنین نباشد، جمله ناقص است.

۳. ﴿فَلَمَّا رَأَيْتَهُ أُكْرِهتَهُ﴾ یقیناً منظور این نیست که یوسف علیه السلام «درشت‌اندام بوده» چون قرآن تصریح دارد که: «... هذا غلام»؛ یعنی یوسف علیه السلام نوجوان بوده و احتمالاً خطاب «اکبر» به این منظور است که آن‌ها یوسف علیه السلام را جوانی باشخصیت و نورانی و البته زیبا دیدند و محو او شدند، تا آنجا که اظهار کردند: «منزه است خدا، این بشر نیست؛ این یک فرشته بزرگوار است.»

۴. ﴿وَوَقَطَعنَ أَيْدِيَهُنَّ﴾ «(و بی‌توجه) دست‌های خود را بریدند.» قطع ردیف است با جدا شدن و منظور در آیه بریدن و زخم کردن است و نه قطع و جدا کردن.

بنابراین، نمادهایی در قرآن وجود دارد و کلمات و جملاتی دارای ظاهر و باطنی است که ما به آن «نماد» اطلاق می‌کنیم و قرآن دارای محکمت و تشابهات است و آیات و روایات خالی از نماد نیست. آنچه مشکل‌آفرین است، وارد کردن «نماد» های امروزی و انسانی در قرآن است و رمزی دانستن آیات و تفسیر آن‌ها به دلخواه و نیز عدم تسلط به محکمت و تشابهات و تأویل و تفسیر آن‌ها که ممکن است، در نهایت به تفسیر به رأی منتهی شود.

۱.۱. اوج و فرود در قصه‌های قرآنی

نویسنده مجبور است، داستان را بعد از سیر حوادثی به اوج رسانده و سپس آن را به پایان رساند. اوج، قله داستان است، اوج باید عالی‌ترین نقطه داستان و نتیجه منطقی اکتیون داستان باشد و با بحران‌هایی که مقدم بر آن آمده‌اند، وابستگی درخور داشته، گیرا و قانع‌کننده باشد. اوج باید به صورتی باشد که خواننده تا به آن نرسیده آن را نبیند و نیز کوتاه و مختصر باشد.



(یونسی، ۱۳۶۵: ۴۵۷-۴۵۶). مانند: «اوه طفلکم! گردن بند من بدل بود. منتهاش پانصد فرانک می‌ارزید.» (یونسی: ۱۳۶۵، ۲۴۳) داستان با این جمله به پایان می‌رسد و نویسنده اوج، گره‌گشایی و نتیجه‌گیری را با هم و در یک جمله انجام می‌دهد و این روش یکی از بهترین شیوه‌هایی است که برای پایان داستان مورد استفاده قرار می‌گیرد.

﴿وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا﴾ (یوسف: ۱۰۰) و پدر و مادر خود را بر

تخت نشانند و همگی به خاطر او (یوسف: ۱۰۰) به سجده افتادند. این آیه اوج، فرود، نتیجه‌گیری و گره‌گشایی قصه یوسف: ۱۰۰ است و در ادامه پایان داستان با توضیح نتیجه قصه که هدایت و رحمت برای بندگان و یادآوری برای مؤمنان است. در قصه‌های قرآنی عموماً اوج و فرود همین‌گونه به انجام می‌رسد و معمولاً در پایان داستان نتیجه‌گیری انجام می‌شود و اهداف داستان و عبرت‌های موجود در آن ذکر می‌شود و این کار به این دلیل است که هدف از این آیات، «قصه‌پردازی» نیست؛ بلکه عبرت آموختن از سرگذشت دیگران، تذکر، تدبیر، آگاهی و اندیشه‌ای است که نتیجه آن رسیدن به قله‌های کمال باشد.

نتیجه

قصه‌های قرآن داستان‌های جذابی است که دارای حقیقت و واقعیت محض است و هدف از پرداختن به این قصه‌ها تنها «نمایش» قدرت «ادبی» و «هنری» نیست؛ بلکه قابل فهم بودن، جذابیت، عبرت‌آموزی و انتقال مفاهیم به صورت غیرمستقیم از دلایلی است که قصه در قرآن پرداخت شده و مورد استفاده قرار گرفته است.

عناصر داستانی یک عنصر بشری است که افراد به عنوان وسیله با آن بازی کرده و آن را تغییر می‌دهند؛ البته این قوانین بشری نمی‌توانند و قابلیت آن را ندارند که آیات الهی با آن مقایسه شوند؛ اما نشان دادن خصوصیات بارز قرآن، خود بهترین دلیل بر زنده بودن قرآن است و نشان می‌دهد که نه تنها این کتاب باگذشت زمان و پیشرفت بشریت مفاهیم و معانی‌اش را از دست نمی‌دهد؛ بلکه هرروز که می‌گذرد، افق‌های جدیدی از علوم و فنون الهی در قرآن تجلی می‌یابد. تأثیرپذیری و اقتباس از قصه‌های قرآن در جهت گسترش فرهنگ دینی و

قرآنی سهمی بسزا در ترویج آن دارد. سهم قصه در گسترش دین و جایگاه آن، با تدبیر در آیات الهی در مورد قصه فهمیده می‌شود، اگر تدبیر کننده‌ای باشد.



منابع و مأخذ:

- قرآن کریم.
- آیتی، عبدالمحمد (۱۳۷۱)، ترجمه قرآن کریم، سروش تهران.
- آیتی، محمدابراهیم (۱۳۶۶)، تاریخ پیامبر اسلام ﷺ، دانشگاه تهران، تهران.
- ابن کثیر، ابی فداء (۱۹۸۲ م)، قصص انبیا ﷺ، دار مکتبة الحیات، بیروت.
- اسماعیلی، اسماعیل (۱۳۶۸)، امثال القرآن، اسوه، تهران.
- براهنی، رضا (۱۳۷۴)، قصه نویسی، البرز، تهران.
- بستانی، محمود (۱۳۷۹)، پژوهشی در جلوه های هنری قرآن، ترجمه محمدحسین جعفر زاده، آستان رضوی مشهد.
- بیشاب، لئونارد (۱۳۷۴)، درس هایی درباره داستان نویسی، محسن سلیمانی، زال، تهران.
- پاینده، حسین (۱۳۸۹)، داستان کوتاه در ایران، نیلوفر، تهران.
- پور خالقی چترودی، مه دخت (۱۳۷۱)، فرهنگ قصه های پیامبران ﷺ، آستان قدس رضوی، مشهد.
- جرار، مأمون فرید (۱۹۸۸ م)، خصائص القصة الاسلامیة، دارالمناره للنشر و التوضیح، ریاض.
- جزایری، سید نعمت الله (۱۹۹۱ م)، قصص الانبیا ﷺ، اعلمی، بیروت.
- حسینی، سید ابوالقاسم (۱۳۷۷)، مبانی هنری قصه های قرآنی، مرکز پژوهش های اسلامی صداوسیما، تهران.
- خاوری، جواد (۱۳۷۷)، سنگ ملامت، حوزه هنری، تهران.
- خطیب، عبدالکریم (۱۹۸۵ م)، القصص القرآنی فی مفهومه و منطوقه، دارالمعرفه، بیروت.

- خلف الله، محمد احمد، (۱۹۶۵م)، *الفن القصصی فی القرآن الکریم*، مکتبه انجلو، قاهره.
- دولت‌آبادی، محمود (۱۳۹۲)، *عقیل، نگاه*، تهران.
- رهیاب، حسین، (زمستان ۱۳۷۶)، *هنر قصه‌نویسی*، مجله گلبانگ، ش ۴، سال اول.
- زحیلی، وهبه (۱۹۹۸م)، *القصه القرآنیه*، دارالخیر، دمشق.
- سالم، احمد موسی (۱۹۷۷م)، *قصص القرآن فی مواجهه ادب الروایه والمسرح*، دارالجلیل، بیروت.
- عباس، فضل حسن (۱۹۹۹م)، *قصص القرآن الکریم*، جامعه آل‌امان، اردن.
- عبد ربه، عبدالحافظ (۱۹۷۲ م)، *بحوث فی قصص القرآن*، دارالکتاب، بیروت.
- عبداللهیان، حمید (۱۳۸۱)، *شخصیت و شخصیت‌پردازی در داستان معاصر*، انتشارات آن، تهران.
- عقاد، عباس محمود (۱۹۷۶ م)، *الانسان فی القرآن*، دارالهلل، قاهره.
- الفاخوری، حنا (۱۳۶۲)، *تاریخ ادبیات زبان عربی*، عبدالمحمد آیتی، توس، تهران.
- فعال عراقی، حسین (۱۳۷۱)، *داستان‌های قرآن و تاریخ انبیاء علیهم السلام در المیزان*، سبحان، تهران.
- قطب، سید محمد (۱۳۶۰)، *آفرینش هنری در قرآن*، ترجمه محمدمهدی فولادوند، بنیاد قرآن تهران.
- _____ (۱۴۰۲ق)، *التصویر الفنی فی القرآن*، دار الشروق، قاهره.
- لوبون، گوستاو (۱۳۶۵ ش)، *تاریخ تمدن اسلام و عرب*، اسلامیه، تهران.
- محامی، محمدکامل حسن (۱۳۹۰ق)، *القرآن والقصه الحدیثه*، دارالبحوث العلمیه، بیروت.
- مستور، مصطفی (۱۳۷۹)، *مبانی داستان کوتاه*، مرکز، تهران.

- ملبویی، محمدتقی (۱۳۷۶)، *تحلیلی نواز قصص قرآن*، امیرکبیر، تهران.
- مهدی پور عمرانی، روح‌الله (۱۳۸۱)، *نقد و تحلیل و گزیده داستان‌های غلامحسین سعدی*، روزگار تهران.
- میر صادقی، جمال (۱۳۷۶)، *عناصر داستان*، شفا، تهران.
- _____ (۱۳۸۳)، *شناخت داستان*، نشر مجال تهران.
- _____ (۱۳۸۷)، *راهنمای داستان‌نویسی*، مجال تهران.
- نقره، تهامی (۱۹۰۰ م)، *سیکولوجیة القصصه فی القرآن*، دارالفکر، بیروت.
- یونسی، ابراهیم (۱۳۶۵)، *هنر داستان‌نویسی*، سهروردی، تهران.

